# گزیده‌ای از انجیل‌های چهارگانه

فهرست

انجیل متی ..... ۱

انجیل مرقس..... ۱۸

انجیل لوقا..... ۱۹

انجیل‌یوحنّا ..... ۲۶

## انجیل متی

- در آن روزگار یحیی تعمیددهنده ظهور کرد، در بیابان یهودیه موعظه می‌کرد و می‌گفت: «توبه کنید، که ملکوت آسمان [ملکوت خدا] نزدیک است.» او همان کسی است که اِشَعیای نبی از او خبر داده و گفته بود: «آوای آن کس که در بیابان بانگ می‌زند که: راه خداوند را آماده سازید و جاده‌ها را برای آمدن او راست و هموار نمایید.»

[...] آن زمان از اورشلیم و سراسر یهودیه و تمامی ناحیه‌ی رود اُردن نزد او می‌آمدند و به گناهان خویش اعتراف کرده و در آب‌های رود اردن از او تعمید می‌یافتند[1]. چون بسیاری از فَریسیان و صَدوقیان را دید که برای تعمید می‌آیند به ایشان گفت: «ای افعی‌تباران! چه کسی شما را اعلام کرده که [این‌چنین] از خشم آینده [خداوند] بگریزید؟ پس ثمری شایسته توبه بیاورید و این اندیشه را به خاطر خود راه مدهید که «پدر ما ابراهیم است» چه شما را می‌گویم که خداوند قادر است از این سنگ‌ها فرزندانی برای ابراهیم برانگیزاند. اکنون تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است. پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و به آتش افکنده خواهد شد. من شما را، برای توبه، در آب تعمید می‌دهم، لیک آن‌کس که بعد از من می‌آید از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که پای‌پوش او را بردارم؛ او شما را به روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد.» (متی؛ ۳: ۱-۳ و ۵ - ۱۱)

- در آن زمان عیسی از جلیل به رود اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. یحیی او را بازداشت و گفت: «این منم که نیازمند تعمید یافتن از توام، و تو نزد من آمده‌ای!» لیک عیسی او را پاسخ گفت: «بگذار چنین شود، چه ما را شایسته آن است که عدالت را به‌جای آریم و به کمال رسانیم.» (متی؛ ۳: ۱۳ - ۱۵)

---

[1] آیین در آب فرورفتن که نماد تطهیر یا نوزایی است در ادیان باستانی و دین یهود شناخته شده بوده است. تعمید یحیی در عین حال که ملهم از این سوابق است، به واسطهٔ سه مشخصه اصلی از آنها متمایز می‌گردد: مراد از آن تطهیر اخلاقی است و نه آیینی؛ تکرار نمی‌شود و در نتیجه جنبه تشرف به خود می‌گیرد؛ دارای ارزش آخر زمانی است و تعمیدیابنده را در گروه کسانی وارد می‌کند که انتظار فعال ظهور منجی آینده را می‌کشند و پیشاپیش جماعت او را تشکیل می‌دهند. این تعمید یحیی را شاگردان مسیح نیز انجام خواهند داد تا روزی که در آیین تازه‌ای ادغام شود که مسیح بعد از قیام پس از مرگ آن را بر پا خواهد داشت.

## ❑ آزمون در بیابان[۲]

آن‌گاه روح، عیسی را به بیابان برد تا ابلیس او را بیازماید. چهل روز و چهل شب روزه گرفت و سپس گرسنه شد. و آزماینده نزدیک آمد و گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو این سنگ‌ها نان شود.» اما او پاسخ گفت: «مکتوب است: آدمی تنها نه به نان زنده است، بلکه به هر کلامی که از دهان خدا صادر گردد.»

آن‌گاه ابلیس با خود به شهر مقدسش برد و بر بلندای معبدش نهاد و او را گفت: «اگر پسر خدا هستی، خویشتن را به زیر افکن؛ چه مکتوب است: فرشتگان را از برای تو فرمان‌ها خواهد داد، و بر دستان خویش تو را برگیرند، مبادا پایت به سنگی خورَد.»

عیسی او را گفت: «باز مکتوب است: خداوند خدای خویش را میازمای.»

دگر بار ابلیس با خود بر فراز کوهی بس بلندش برد و جمله ممالک گیتی و مجد آن‌ها را بر او نمایاند و وی را گفت: «این همه را بر تو خواهم بخشید اگر سجده کنی و مرا بپرستی.» آن‌گاه عیسی او را گفت: «دور شو ای شیطان! چه مکتوب است: و تنها او را عبادت نمای.»

در ساعت ابلیس او را ترک گفت. و اینک فرشتگان او را مراقبت نمودند و خدمت گزاردند. (متی؛ ۴ : ۱ –۱۱)

❑ چون عیسی آگهی یافت که یحیی را تسلیم کرده‌اند، به جلیل رفت و ناصره را وانهاد [...] از آن پس عیسی به موعظه پرداخت و می‌گفت: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان‌ها نزدیک است.» و چون عیسی به کناره‌ی دریاچه‌ی جلیل رسید، دو برادر، شمعون ملقب به پطرس و آندریاس، را دید که دام در دریا می‌اندازند، چه ایشان ماهیگیر بودند. عیسی آنها را خواند و گفت: «از پی من بیایید تا شما را صیاد آدمیان گردانم.» ایشان بی‌درنگ تورها را وانهادند و به دنبال او روان شدند. [...]سراسر جلیل را می‌پویید و در کنیسه‌هایشان تعلیم می‌داد و بشارت ملکوت را اعلام می‌کرد و هر بیماری و هر ناخوشی را در میان قوم شفا می‌بخشید. آوازه او در سراسر سوریه پیچید و جمله بیمارانی را که گرفتار دردها و رنج‌های گونه‌گون بودند، از دیوزدگان و مصروعان و مفلوجان، نزدش می‌آوردند و او ایشان را شفا می‌بخشید. خیل مردمان از جلیل و دِکاپولیس و اورشلیم و یهودیه و آن سوی رود اردن، از پی او روان گشتند. (متی؛ ۴: ۱۲، ۱۳، ۱۷ –۲۰ ، ۲۳ - ۲۵ )

---

[۲] این سه آزمون که در نظر اول رمزآمیز می‌نماید، می‌تواند در پرتو سنت تفسیر یهودی تث: ۵/۶ به‌عنوان آزمون‌های محبت به خدا که متعالی‌ترین ارزش است، درک شود.

الف) خدا را «به تمامی دل خویش» دوست داشتن، یعنی امیال درونی خود را تابع خدا گرداندن و بر مائده‌ی الهی که همانا مَنّ است، طغیان نکردن. ب) خدا را «به تمامی جان خویش» دوست داشتن، یعنی با زندگی و تن خاکی خود که در صورت لزوم تا سر حد شهادت پیش می‌رود. ج) خدا را «به تمامی توان خویش» دوست داشتن، یعنی با اموال خود و آنچه داریم، با دارایی‌های ظاهری خویش. در پایان کار، عیسی همچون کسی جلوه‌گر می‌شود که خدا را در حد کمال دوست می‌دارد.

## ❐ موعظه‌ی سر کوه

روزی که جمعیتی انبوه گرد آمده بودند، عیسی به همراه شاگردان خود بر فراز تپه‌ای برآمد و بنشست. آن‌گاه شروع به تعلیم ایشان کرد و فرمود:

«خوشا به حال آنها که روحی فقیرانه دارند، زیرا ملکوت آسمان‌ها از آن ایشان است.

خوشا به حال اندوهگینان، زیرا ایشان تسلّی خواهندیافت.

خوشا به حال فروتنان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد.

خوشا به حال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا سیر خواهند شد.

خوشا به حال آنان که مهربان و باگذشت‌اند، زیرا بخشوده خواهند شد.

خوشا به حال پاکدلان، زیرا خدا را خواهند دید.

خوشا به حال آنان که برای برقراری صلح می‌کوشند، زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.

خوشا به حال زحمت‌کشان و آزاردیدگان از برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان‌ها از آن ایشان است.

خوشا به حال شما آن‌گاه که به خاطر من شما را ناسزا گویند و آزار رسانند و تهمت زنند. شاد و مسرور باشید، زیرا در آسمان پاداشی بزرگ در انتظار شماست. بدانید که با پیامبران گذشته نیز چنین کردند.

شما نمک جهان هستید و بدان طعم می‌بخشید. لیکن اگر نمک بی‌مزه گردد، به کدامین چیز باز نمکین شود؟ در آن صورت، دیگر به کاری نیاید جز آن‌که بیرون افکنده شود و پایمال مردم گردد. شما نور عالمید و شهری که بر کوهی بنا شود نتوان پنهان کرد. و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان بگذارند؛ آن گاه به همه‌ی کسانی که در خانه باشند، روشنایی می‌بخشد. پس بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیک‌تان را ببینند و ، پدر آسمانی‌تان را تمجید کنند.

گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صُحُف انبیاء را باطل سازم. بلکه آمده‌ام تا کامل گردانم و به انجام رسانم. به‌راستی به شما می‌گویم که از میان احکام تورات، هر آنچه که باید عملی شود، یقیناً همه یک به یک عملی خواهند شد. پس اگر کسی از کوچک‌ترین حکم آن سرپیچی کند و به دیگران تعلیم دهد که چنین کنند، او در ملکوت آسمان از همه کوچک‌تر خواهد بود. اما هر که احکام خدا را اطاعت نماید و دیگران را نیز تشویق به اطاعت کند، در ملکوت آسمان‌ها بزرگ خواهد بود. این را نیز بگویم که تا شما بهتر از علما و پیشوایان دین یهود نشوید، محال است بتوانید به ملکوت آسمان‌ها درآیید.

گفته شده است و شنیده‌اید که قتل مکن و هر که قتل کند، در محکمه محکوم به مرگ می‌باشد. اما من می‌گویم که حتی اگر نسبت به برادر خود خشم بگیری و بر او فریاد زنی، باید تو را محاکمه کرد؛ و اگر برادر خود را «ابله» خطاب کنی، باید تو را به دادگاه برد؛ و اگر به دوستت ناسزا گویی، سزایت آتش جهنم می‌باشد.

پس اگر نذری داری و می‌خواهی گوسفندی در خانه‌ی خدا قربانی کنی، و همان لحظه به یادت آید که دوستت از تو رنجیده است، گوسفند را همان‌جا نزد قربانگاه رها کن و اول برو و از دوستت عذرخواهی نما و با او آشتی کن؛ [...]

شنیده‌اید که گفته شده است که زنا مکن؛ لیکن من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خویش با او زنا کرده است. پس اگر چشم راستت تو را به گناه کشاند، آن را برکن و از خویشتن دور کن، زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد تا آن که از سر تا پا در جهنم افکنده شوی. و اگر دستت راستت تو را بلغزاند، آن را قطع کن و از خود دور کن. زیرا تو را بهتر آن است که از اعضایت یکی از میان برود و تن تو در دوزخ نرود. [...]

باز گفته شده است که قسم دروغ مخور بلکه قسم‌های خود به خداوند را وفا کن. اما من می‌گویم: هیچ‌گاه قسم نخور، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، و نه به زمین زیرا که پای‌انداز اوست، و نه به اورشلیم زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است؛ و نه به سر خود، زیرا که مویی از آن‌را سفیدیا سیاه نتوانی کرد. فقط بگو «آری آری» یا «خیر خیر»؛ همین کافی است، زیرا که افزون بر این، عمل بدکار است.

شنیده‌اید که گفته شده است که «چشم به جای چشم» و «دندان به عوض دندان»؛ لیکن من به شما می‌گویم که در برابر بدکار قد میفرازید؛ و چون کسی به گونه راست تو سیلی زد، گونه‌ی دیگرت را پیش ببر تا به آن نیز سیلی بزند. و اگر کسی برآن است که تو را به دادگاه بکشاند و پیراهنت را [به عنوان وثیقه] بگیرد، ردای خویش را نیز به او واگذار و اگر تو را به پیمودن هزار گام واداشت، دو هزار گام با او بپیمای. اگر کسی از تو چیزی طلب کند، به او بده؛ و اگر از تو قرض خواست، از او روی مگردان.

شنیده‌اید که گفته شده است دوست خویش را دوست بدار و از دشمنت بیزاری جوی. اما من می‌گویم که دشمنان خویش را دوست بدارید و برای آن‌ها که شما را آزار می‌دهند، دعای خیر نمایید. چنین کنید تا پدر آسمانی خود را فرزندانی راستین باشید، زیرا او آفتاب خود را بر نیکان و بدان می‌تاباند و باران خود را بر دادگران و ستمکاران فرو

می‌بارد. اگر آنهایی را محبت نمایید که شما را محبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران[۳] نیز چنین نمی‌کنند؟ و اگر فقط با دوستان خود دوستی کنید، چه فضیلتی دارید؟ آیا مشرکان نیز چنین نمی‌کنند؟ پس شما کامل باشید، همان گونه که پدر آسمانی شما کامل است.

اعمال نیک خود را در انظار مردم انجام ندهید، تا در نظر ایشان جلوه نمایید، که در این صورت نزد پدر آسمانی‌تان اجری نخواهید داشت. پس هرگاه به فقیری کمک می‌کنی، مانند ریاکاران که در کنیسه و بازار از خود تعریف می‌کنند تا مردم آن‌ها را تمجید کنند، درباره‌ی کار نیک خود سخن سر نده، به شما می‌گویم بی‌شک آنها با این کار، اجر خود را گرفته‌اند. چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راستت می‌کند مطلع نشود، تا صدقه تو در نهان باشد؛ و پدر نهان‌بین تو، تو را پاداش خواهد داد.

و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش که خوش دارند در عبادتگاه‌ها و در گوشه و کنار کوچه‌ها نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند؛ به‌راستی به شما می‌گویم که ایشان اجر خویش را گرفته‌اند. لیکن تو چون عبادت کنی، به حجره‌ی خود داخل شو و در را ببند و پدر آسمانی خود را که آن‌جاست در نهان عبادت نما و پدر نهان‌بین تو، تو را پاداش خواهد داد.

وقتی دعا می‌کنید، مانند کسانی که خدای حقیقی را نمی‌شناسند، لب مجنبانید. ایشان می‌پندارند که با زیاده سخن گفتن، دعایشان مستجاب می‌شود. چنین مکنید که پدرتان، پیش از آن که از او چیزی بخواهید، از نیازهای شما آگاه است. پس شما این گونه دعا کنید:

ای پدر ما که در آسمانی،

نام مقدس تو گرامی‌باد.

ملکوت تو برقرار گردد.

اراده‌ی تو در آسمان و زمین تحقق پذیرد.

نان روزانه‌ی ما را به ما ارزانی دار.

خطاهایمان را بر ما ببخش چنان‌که ما نیز کسانی را که به ما بدی کرده‌اند، می‌بخشیم.

---

۳ ) باجگیر به کسانی گفته می‌شده است که ازیهودی‌ها برای دولت روم مالیات می‌گرفته اند. آنها دارای خصلت‌های کاسب‌کارانه و منفعت-طلبانه بوده اند. هم‌چنین به دلیل خدمت به غاصبان سرزمین‌یهود (رومی‌ها)، مورد نفرت بوده اند.

ما را از وسوسه‌ها دور نگاه دار و از بدی و بدکار رهایی ده؛

که ملکوت و قدرت و جلال تا ابد از آن توست. آمین!

آری، اگر تقصیرهای آدمیان را بر ایشان ببخشایید، پدر آسمانی‌تان نیز بر شما خواهد بخشود.

[...] بهر خویش بر روی این زمین گنج میندوزید، جایی‌که بید یا زنگ بدان آسیب می‌زند و یا دزدان نقب می‌زنند و به یغما می‌برند. بلکه گنج ها برای خود در آسمان بیندوزید، آن‌جا که بید و زنگ و دزد آسیبی نمی‌رسانند. زیرا هر کجا گنجت باشد، دلت نیز آنجا خواهد بود.

چراغِ تن، دیده است. پس اگر دیده‌ات سالم باشد، تنت از پای تا به سر نورانی خواهد بود. لیک اگر دیده‌ات بیمار باشد تنت از پای تا به سر ظلمانی خواهد بود. پس اگر نوری که در تو هست ظلمت است، چه ظلمتی است!

کس خدمت دو ارباب نتواند گزارد: یا از یکی بیزاری خواهد جست و دیگری را دوست خواهد داشت، یا به یکی دل خواهد بست و دیگری را خوار خواهد داشت. خدمت خدا و مال را توأمان نتوانید گزارد.

از این روی شما را می‌گویم که دل‌نگران زندگی خویش مباشید که چه خواهید خورد و در غم تن خویش مباشید که چه خواهید پوشید. آیا زندگی برتر از خوراک نیست و تن برتر از پوشاک؟ پرندگان آسمان را در نگرید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارها گرد می‌آورند و پدر آسمانی شما آنها را روزی می‌دهد! آیا شما افزون‌تر از آنها نمی‌ارزید؟ وانگهی، از میان شما کیست که بتواند با دل‌نگرانی، ذراعی بر طول عمر خویش بیفزاید؟ و از چه روی دل‌نگران جامه‌اید؟ سوسن‌های صحرا را درنگرید که چه سان می‌رویند: نه رنج می‌برند و نه نخ می‌ریسند. باری، شما را می‌گویم که سلیمان نیز با تمام حشمت خویش، جامه‌ای چون یکی از آن‌ها بر تن نداشت. پس اگر خدا بر تن سبزه صحرا که امروز هست و فردا به تنور افکنده خواهد شد، جامه‌ای اینچنین می‌کند، از برای شما بسی افزون‌تر نخواهد کرد ای مردم کم‌ایمان؟ پس دل‌نگران مباشید و مگویید چه خواهیم خورد؟ چه خواهیم نوشید؟ چه خواهیم پوشید؟ این همه را مشرکان می‌جویند. باری پدر آسمانی شما می‌داند که به این همه نیازمندید . نخست ملکوت و دادگری او را بجویید و این همه افزون بر آن شما را ارزانی خواهد شد. پس دل‌نگران فردا مباشید: دل‌نگرانی فردا از برای فردا خواهد بود. هر روز را رنج همان روز بس.

داوری مکنید تا بر شما داوری نشود؛ چه همان داوری که می‌کنید، در باب شما خواهد شد و با همان پیمانه که می‌پیمایید، از برای شما پیموده خواهد شد. از چه روی پر کاهی را که در دیده برادرت است می‌بینی و دیرکی را که در دیده خویش داری نمی‌بینی! یا چه سان برادر خویش را می‌گویی: «بگذار پر کاه از دیده‌ات برگیرم»، حال آن‌که خود دیرکی در دیده داری! ای ریاکار، نخست دیرک از دیده خویش برگیر تا از برای برگرفتن پر کاه از دیده برادرت، به‌روشنی ببینی.

[...] طلب کنید تا شما را عطا کنند. بجویید که خواهید یافت. در بکوبید که بر شما بگشایند. و کیست از شما که پسرش نانی از او خواهد و او سنگی به پسرش دهد؟ یا اگر از او ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟ پس اگر شما که بدکار و سنگدلید، به فرزندان‌تان چیزهای نیکو می‌بخشید، پدر شما که در آسمان‌هاست، به آن‌ها که از او می‌خواهند، چقدر افزون‌تر عطایای نیکو ارزانی خواهد داشت!
بدین‌سان، هر آنچه می‌خواهید آدمیان از برای شما کنند، خود بهر ایشان کنید: این است شریعت و کتاب‌های پیامبران.

[...] از در تنگ داخل شوید زیرا فراخ است و گشاده آن راهی که پیش‌برنده به سوی هلاکت است و آنهایی که بدان گام می‌نهند بسیارند. لیک تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که هدایت‌گر به حیات است ویابندگان آن کم‌اند.
از پیامبران دروغین حذر کنید که به شکل میش‌ها به سراغ شما می‌آیند، لیک در باطن گرگان درنده‌خویند. اینان را از ثمراتشان بازخواهید شناخت [...] هر درخت نیکو میوه‌های نیکو آورد، حال آن‌که درخت خراب میوه‌های تباه آورد. [...] هر درختی که میوه نیکو نیاورد آن را می‌بُرند و به آتش می‌افکنند.

[...] گمان نکنید هر که خود را مؤمن نشان دهد، به بهشت خواهد رفت. ممکن است عده‌ای حتی مرا «خداوند» خطاب کنند، اما به حضور خدا راه نیابند. تنها آنانی می‌توانند به حضور خدا برسند که اراده‌ی پدر آسمانی مرا به جا آورند.»

بدین سان، هر کس این کلام‌ها را که بر زبان آوردم بنیوشد و آنها را به کار بندد، به سان آن مرد خردمندی است که خانه خویش بر صخره بنا کرد. باران بارید، سیلاب‌ها روان گشت، بادها وزیدن گرفت و بر این خانه کوفت و خانه فرونریخت: چرا که بر صخره استوار بود. و هر کس این کلام‌ها را که بر زبان آوردم بنیوشد و آنها را به کار نبندد، به سان آن مرد نابخردی است که خانه خویش بر رمل بنا کرد. باران بارید، سیلاب‌ها روان گشت، بادها وزیدن گرفت و بر این خانه هجوم آورد و خانه فروریخت. و ویرانی آن عظیم بود!

چون عیسی این کلام‌ها را به پایان برد، مردمان از تعلیم او در شگفت شدند: چه ایشان را به سان انسانی مقتدر تعلیم می‌داد و نه همچون کاتبانشان. (متی؛ ۵: ۱ - ۳۰ و ۳۳ - ۴۸ ، ۶: ۱ - ۱۴ و ۱۹ - ۳۴ ، و ۷: ۱–۵ و ۹ - ۱۸ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۴ - ۲۹ )

- و کاتبی نزدیک آمد و او را گفت: «استاد، هر کجا روی از پی تو می‌آیم.» عیسی او را گفت: «روبهان را لانه‌هاست و پرندگان آسمان را آشیانه‌ها؛ لیک پسر انسان را جایی از برای سر نهادن نیست.»
  یکی دیگر از شاگردانش او را گفت: «ای خداوند رخصت فرما تا بروم و نخست پدر خود را به خاک سپارم.» عیسی به او گفت: «با من بیا و بگذار مردگان، مردگان خویش را به خاک سپارند."(متی؛ ۸: ۱۹ - ۲۲ )
- [...]چون عیسی از آنجا می‌گذشت، مردی را دید که در محل وصول خراج نشسته بود و متنی [لاوی] نام داشت و به او گفت: «بیا و مرا پیروی کن!» او در حال برخاسته از پی عیسی روانه شد.
  یک روز که عیسی و شاگردانش در خانه‌ی متّی بر سر سفره نشسته بودند عده‌ای از باجگیران و گناهکاران آمدند و با عیسی و شاگردان او بر سر خوان نشستند. روحانیون چون این را دیدند، اعتراض‌کنان به شاگردان عیسی گفتند: «چرا استاد شما با باجگیران و گناهکاران غذا می‌خورد؟» عیسی چون شنید گفت: «بیماران به طبیب احتیاج دارند و نه تندرستان.» سپس افزود: «بروید و معنی این آیه [در کتاب مقدس] را بیاموزید که: مهربانی و رحمت می‌خواهم نه قربانی؛ رسالت من در این دنیا این است که گناهکاران را به سوی خدا بازگردانم، نه آنانی را که گمان می‌کنند عادل و مقدسند.» (متی؛ ۹: ۹–۱۳)
- عیسی تمامی شهرها و روستاها را زیر پا می‌گذاشت و در کنیسه‌هایشان تعلیم می‌داد و بشارت ملکوت را اعلام می‌کرد و جملهٔ بیماری‌ها و ناخوشی‌ها را شفا می‌بخشید.

- چون مردمان را بدید، دلش از برای ایشان به رحم آمد، چه اینان چون میش‌های بی‌شبان، زار و نزار بودند. آنگاه شاگردان خویش را گفت: «کِشته انبوه است و لیک کارگران اندک؛ پس از صاحب کِشت تمنا کنید که کارگرانی بر کِشته خویش گسیل دارد.» (متی؛ ۹ : ۳۵-۳۸)
- [خطاب به حواریون وقتی که آن‌ها را به رسالت گسیل داشت:] [...] همچنان که ره می‌سپارید، اعلام کنید که ملکوت آسمان‌ها بسی نزدیک است. بیماران را شفا بخشید و مردگان را زنده کنید و جذامیان را پاک سازید و دیوها را دفع کنید. رایگان یافته‌اید، رایگان دهید. زر و سیم و سکه خُرد بهر نهادن در کمربندهای خویش فراهم می‌آورید. [...] به هر شهر یا روستایی که درآمدید، شریفی را بجویید و تا زمانی‌که از آن‌جا می‌روید، نزد او بمانید. چون به خانه درآمدید، بر آن سلام گویید: اگر آن خانه سزاوار باشد، سلام شما بر آن قرار خواهد گرفت؛ و اگر سزاوار نباشد، سلامتان بر شما باز خواهد گشت. و اگر کسی پذیرایتان نشد و بر سخنان شما گوش نسپرد، از آن خانه یا شهر برون روید و غبار پاهای خویش را بتکانید.

  [...] هان! من شما را همچون میش‌ها به میان گرگان گسیل می‌دارم. پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران پاک‌دل باشید. (متی؛ ۱۰ : ۷-۹ و ۱۱-۱۴ و ۱۶)
- گمان مبرید که آمده‌ام صلح و آرامش را بر زمین برقرار سازم... نه! بلکه شمشیر را. آمده‌ام تا پسر را با پدر خود و دختر را با مادرش و عروس را با مادر شوهر خویش رویاروی سازم. دشمنان هر کس، اهل خانه‌ی او خواهند بود. آن‌کس که پدر یا مادر خویش را بیش از من دوست بدارد، سزاوار من نباشد؛ آن‌کس که پسر یا دختر خود را بیش از من دوست بدارد، سزاوار من نباشد؛ و هر که صلیب خود برنگیرد و از پی من روان نشود سزاوار من نباشد. آن‌کس که جان خویش بیابد، آن‌را از کف خواهد داد و آن‌کس که به سبب من جان خویش را از کف بدهد، آن را خواهد یافت. (متی؛ ۱۰: ۳۴ - ۳۹)
- تو را ستایش می‌کنم و مبارک می‌خوانم ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین که این [حقایق] را از «دانایان» [قوم] نهان داشتی و بر کوچکان عیان ساختی. (متی؛ ۱۱: ۲۵)
- آن زمان عیسی در روز سَبَّت از میان کشته‌ها می‌گذشت. شاگردان او گرسنه بودند و به برکَندن خوشه‌ها و خوردن آنها پرداختند. فریسیان چون این را بدیدند، او را گفتند: «اینک شاگردان تو آن کاری را می‌کنند که انجام آن در روز سَبَّت جایز نیست!» لیک ایشان را گفت: «آیا نخوانده‌اید که داود چه کرد آن‌گاه که او و یارانش گرسنه بودند؟ چه سان به خانه خدا درآمد و چگونه نان‌های تقدیمی را بخوردند، نان‌هایی که خوردن آنها بر او و یارانش جایز نبود، بلکه تنها بر کاهنان جایز بود یا در شریعت نخوانده‌اید که در روز سَبَّت کاهنان در معبد سَبّت را نقض می‌کنند بی

آن‌که گناه کرده باشند؟ باری، شما را می‌گویم که در اینجا کسی بزرگ‌تر از معبد هست. و اگر معنی مهربانی می‌خواهم و نه قربانی را در می‌یافتید، مردمان بی‌گناه را محکوم نمی‌کردید. چه پسر انسان صاحب سَبَّت است.»

از آنجا برفت و به کنیسه ایشان درآمد. آنجا مردی بود که یک دستش خشک شده بود. از عیسی پرسیدند: «آیا شفا دادن در روز سَبَّت جایز است؟» تا بر او اتهام زنند. لیک ایشان را گفت: «از میان شما کیست که تنها یک میش داشته باشد و اگر آن میش در روز سَبَّت در گودالی فروافتد آن را نگیرد و بر نکشد؟ باری، قدر آدمی چه اندازه از میش افزون‌تر است؟ پس انجام کار نیکو در روز سَبَّت جایز است.» آن‌گاه آن مرد را گفت: «دست خویش پیش آر.» پیش آورد و چون دست دیگرش سالم گشت. فریسیان برون آمدند و علیه او به شور نشستند تا به هلاکتش رسانند. (متی؛ ۱۲: ۱-۱۴)

- [...] و این در واقع، پیشگویی اشعیای نبی [در مورد مسیح] را به انجام رساند که می‌فرماید:«این است بنده‌ی من که او را برگزیده‌ام. او محبوب من است و مایه‌ی شادی من. من او را از روح خود پر می‌سازم و حق را به ملت‌ها بشارت خواهد داد. ستیزه نمی‌جوید و فریاد نمی‌کشد و کسی آوای او را در راه‌ها نخواهد شنید. ضعیف و آسیب‌دیده را طرد نخواهد کرد و امید را هر قدر نیز که کوچک باشد، از بین نمی‌برد. تا بدان‌جا که حق و عدالت را ظفرمند گرداند و برنام و یاد او تمام امّت‌ها امید خواهند داشت.» (متی؛ ۱۲: ۱۷-۲۱)
- آن که با من نیست بر من است و آن که با من نیندوزد بر باد دهد. از این روی شما را می‌گویم که هر گناه و کفرگویی بر آدمیان بخشوده خواهد شد، لیک کفرگویی به روح آمرزیده نخواهد گشت. و هر کس کلامی علیه پسر انسان گوید، این کلام بر او آمرزیده خواهد شد؛ لیک هر کس علیه روح‌القدس سخن گوید، این سخن نه در این دنیا و نه در دنیای دگر بر او آمرزیده نخواهد شد. (متی؛ ۱۲: ۳۰-۳۲)
- باری شما را می‌گویم: «هر سخن بی‌بنیاد که آدمیان بر زبان رانند، به روز داوری پاسخ‌گوی آن خواهد بود. چه به سبب سخنان خویش تبرئه خواهی شد و به سبب سخنان خویش محکوم خواهی گشت.» (متی؛ ۱۲: ۳۶-۳۷)
- در همان حال که با مردمان سخن می‌گفت مادر و برادرانش بیرون ایستاده و در پی سخن گفتن با او بودند. اینک مادر و برادرانت بیرون ایستاده‌اند و در پی گفتن با تواند. عیسی بدان کس که برای او خبر آورد پاسخ گفت: «مادرم کیست و برادرانم کیانند؟» و دست خویش به سوی شاگردان خود پیش آورد و گفت: «مادر و برادرانم اینانند. چه هر کس ارادهٔ پدر مرا که در آسمان‌ها است به جای آورد، همو مرا برادر و خواهر و مادر باشد.» (متی؛ ۱۲: ۴۶-۵۰)

## ❐ حکایت کشاورز

در همان روز، عیسی از خانه خارج شد و به کنار دریاچه رفت. چیزی نگذشت که عده‌ی زیادی دور او جمع شدند. او نیز سوار قایق شد و در حالی‌که همه در ساحل ایستاده بودند، به تعلیم ایشان پرداخت. و با آنها به زبان تمثیل از بسی نکته‌ها سخن گفت.

گفت: «کشاورزی در مزرعه‌اش تخم می‌کاشت. و چون تخم می‌پاشید، قدری در گذرگاه افتاد؛ پرنده ها آمدند و آنها را خوردند. بعضی بر سنگلاخ، جایی که خاک زیادی نداشت، افتاد و به‌زودی سبز شد، ولی وقتی خورشید سوزان بر آنها تابید، همه سوختند و از بین رفتند، چون ریشه‌ی عمیقی نداشتند. بعضی تخم‌ها لابه‌لای خارها افتادند؛ و با آنها با هم رشد کردند. پس ساقه‌های جوان گیاه زیر فشار خارها خفه شد. ولی برخی از این تخم‌ها در زمینی نیکو ریخته شد و ثمر آورد، بعضی صد، بعضی شصت و برخی سی [تخم دیگر]. هر که گوش شنوا دارد، بشنود!»

[...] «اکنون معنی حکایت کشاورز را برای شما بیان می‌کنم: گذرگاه کشتزار که تخم‌ها بر آن افتاد، کسی را نشان می‌دهد که گرچه مژده‌ی ملکوت خداوند را می‌شنود، ولی آن را درک نمی‌کند. در همان حال، شیطان سر رسیده و تخم‌ها را از قلب او برباید. سنگلاخ که خاک زیادی نداشت، دل کسی است که پیغام خدا را می‌شنود و بی‌درنگ و شادمانه آن را می‌پذیرد، ولی چون آن را عمیقاً درک نکرده است، در دل او ریشه‌ای نمی‌دواند و به محض این که آزار و اذیتی به خاطر ایمانش می‌بیند، شور و حرارت خود را از دست بدهد و از ایمان برگردد. و آن‌که در میان خارها ریخته شد، آن کس است که پیغام را بشنود ولی دغدغه‌های دنیا و فریب‌کاری کام‌پرستی، کلام خدا را در او خفه کند و بی‌ثمر گرداند. و آن‌که در زمین نیکو کاشته شد، آن‌کس است که کلام خدا را می‌شنود و آن‌را نیک درمی‌یابد و به دیگران نیز می‌رساند و گاه صد، گاه شصت و گاه سی نفر به آن ایمان می‌آورند.» (متی؛ ۱۳: ۱-۹ و ۱۸-۲۳)

❐ عیسی مثل دیگری بدین شرح برای ایشان آورد: «ملکوت آسمان فردی را مانَد که تخم نیکو در زمین خود کاشت و چون مردم در خواب بودند، دشمن او آمد و در میان گندم، علف هرز کاشت و برفت. وقتی گندم روئید و خوشه برآورد، علف هرز نیز ظاهر شد. پس کارگران او آمدند و به او خبر دادند که : «ای آقا، مگر تخم نیکو در زمین خود نکاشته‌ای؟ پس چگونه علف‌های نیز در آن رسته است؟» ایشان را فرمود: «این کار دشمن است.» گفتند: «آیا می‌خواهید برویم و علف‌های هرز را از خاک بیرون بکشیم؟» فرمود: «نه! ممکن است وقت جمع کردن علف‌های

هرز، گندم‌ها نیز از ریشه بیرون آیند. بگذارید تا هر دو تا وقت درو با هم رشد کنند، آن‌گاه به دِروگران خواهم گفت: علف‌های هرز را دسته کنید و بسوزانید و گندم را در انبار ذخیره نمایید.»» (متی؛ ۱۳: ۲۴-۳۰)

- [...] می‌نگرند بی‌آن‌که ببینند و گوش فرا می‌دارند بی‌آن‌که بشنوند و دریابند. بدین‌سان نبوت اِشَعیا از برای ایشان تحقق می یابد که می‌گفت:

  گوش فرا خواهید داشت و در نخواهید یافت؛

  خواهید نگریست و نخواهید دید.

  این از آن رو است که روح این قوم گرانبار گشته است:

  دست بر گوش‌ها نهاده‌اند و دیدگان بر بسته‌اند،

  مبادا دیدگانشان ببیند،

  گوش‌هایشان بشنود،

  روحشان دریابد،

  و بازگردند،

  و شفایشان بخشم.

  اما شما، خوشا دیدگانتان، چه می‌بینند؛ خوشا گوش‌هایتان چه می شنوند. به‌راستی شما را می‌گویم که بسا پیامبران و دادگران که آرزو داشتند آنچه را شما می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید بشنوند و نشنیدند! (متی؛ ۱۳: ۱۳-۱۷)

- **حکایت میش گمشده**

«شما چه فکر می‌کنید، اگر کسی را صد میش باشد و یکی از آنها گم شود؟ آیا آن نود و نه را به کوهسار نمی‌گذارد و به جستجوی آن گم‌شده نمی‌رود؟ بلی، او می‌رود و اگر آن را دریابد، به شما می‌گویم که قطعاً بر آن یکی بیشتر شادی می‌کند تا بر آن نود و نه میش که گم نشده‌اند. به همین ترتیب، خواست پدر آسمانی شما این نیست که یکی از این کوچکان از دست برود و هلاک گردد.» (متی؛ ۱۸: ۱۲-۱۴)

- [...] «هر کجا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آن‌جا در میان آن‌ها هستم.»( متی؛ ۱۸: ۲۰)
- آن‌گاه عیسی به معبد درآمد و فروشندگان و خریدارانی را در آن بودند، بیرون راند و تخت‌های صرّافان و بساط کبوترفروشان را واژگون ساخت و به آنان فرمود: «مکتوب است که: خانهٔ من خانهٔ دعا خواهد بود امّا شما آن را لانهٔ

راهزنان ساخته‌اید.» پس از آن، نابینایان و لنگانی در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید. (متی؛ ۲۱: ۱۲-۱۴)

- [خطاب به سران کاهنان و علمای دین] «نظر شما چیست؟ مردی دو پسر داشت. نزد پسر نخست خود رفت و گفت: «پسرم، امروز به تاکستان من برو و به کار مشغول شو.» او پاسخ داد: «نمی‌روم.» امّا بعد پشیمان شد و رفت. پدر نزد پسر دیگر رفت و همان را به او گفت. پسر پاسخ داد: «آقا می‌روم،» امّا نرفت. کدام‌یک از آن دو پسر خواستِ پدر خود را به جا آورد؟»

فریسیان پاسخ دادند: «اوّلی.» عیسی به ایشان گفت: «آمین، به شما می‌گویم: باجگیران و فاحشه‌ها پیش از شما به ملکوت خدا داخل می‌گردند.» (متی؛ ۲۱: ۲۸-۳۲)

- «...دعوت‌شدگان بسیارند، اما برگزیدگان کم.» (متی؛ ۲۲: ۱۴)
- اما فریسیان[٤] ... تصمیم گرفتند که خودشان عیسی را در بحث گرفتار سازند. و یکی از ایشان که فقیه بود از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت: «ای استاد، در شریعت کدام حکم مهم‌تر است؟» عیسی وی را گفت: «این‌که خداوند خدای خود را به همه‌ی دل و تمامی جان و تمامی فکر خود دوست داشته باشی. این است اولین و مهم‌ترین حکم. دومین دستور مهم نیز مانند اولی است: همسایه [=همنوع] خود را دوست بدار به همان اندازه که خود را دوست می‌داری. تمام احکام خدا و گفتار انبیاء در این دو حکم خلاصه می‌شود و اگر شما این دو را انجام دهید، در واقع همه را انجام داده اید.» (متی؛ ۲۲: ۳۴-۴۰)
- آن‌گاه عیسی گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند. زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به‌یک انگشت حرکت دهند. و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایل‌های خود را عریض و دامن‌های قبای خود را پهن می‌سازند و بالا نشستن درضیافت‌ها و کرسی‌های صدر در کنیسه‌ها را دوست می‌دارند و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند. لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. [...] هرکه از شما بزرگ‌تر باشد، خادم شما بُوَد. و هرکه خود را بلند کند، پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرافراز گردد.

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که دروازه‌های ملکوت آسمان‌ها را به روی مردم می‌بندید، بی‌گمان خود داخل آن نمی‌شوید و کسانی را که خواستار آنند از ورود به آن باز می‌دارید.

---

٤ ) گروهی از علمای مذهبی‌یهود. ر.ک به **شرح برخی کلمات و اصطلاحات**.

وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید؛ از این‌رو عذاب شدیدتر خواهیدیافت.

وای برشما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که دریاها و خشکی‌ها را درمی‌نوردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو چندان بیش از خود، در خور دوزخ می‌سازید!

وای به حال شما ای علمای دینی و فریسیان ریاکار! شما ده ـ یکِ محصول نعناع و شِوید و زیره باغچه‌تان را زکات می‌دهید، اما بزرگ‌ترین احکام خدا یعنی عدالت و مهربانی و راستی را ترک کرده‌اید. می‌بایست آنها را به جا آورده، این‌ها را نیز ترک نکنید. ای رهنمایان کور، که پشه را از صافی می‌گذرانید و شتر را فرو می‌بلعید. [...]

وای به حالتان ای علمای دینی و فریسیان ریاکار! شما برای پیامبرانی که اجدادتان کشتند، بنای یادبود می‌سازید، و قبر مقدسینی را که به دست آنان کشته شدند، تزئین می‌کنید و می‌گویید: اگر ما به جای پدران خود بودیم، پیامبران را نمی‌کشتیم. [...] شما قدم به قدم از آنها پیروی می‌کنید، شما در اعمال بد از ایشان پیشی گرفته‌اید. ای مارهای خوش‌خط و خال! چگونه از مجازات جهنم توانید گریخت؟» (متی؛ ۲۳: ۱-۳۲)

- «آسمان‌ها و زمین از بین خواهد رفت، اما کلام من تا ابد باقی خواهد ماند.» (متی؛ ۲۴: ۳۵)
- «شما بیدار بمانید و آماده باشید چون نمی‌دانید در چه روز و ساعتی من باز می‌گردم.» (متی؛ ۲۵: ۱۳)
- «آن‌گاه [در روز داوری] مردمان را از یکدیگر جدا خواهم کرد ... به کسانی که در طرف راست من‌اند، خواهم گفت: ... بیایید تا شما را در برکات ملکوت خدا سهیم گردانم؛ برکاتی که از آغاز آفرینش دنیا برای شما آماده شده بود. زیرا وقتی من گرسنه بودم، شما به من خوراک دادید؛ تشنه بودم، به من آب دادید؛ غریب بودم، مرا به خانه‌ی خود بردید؛ برهنه بودم، به من لباس دادید؛ بیمار و در بند بودم، به عیادتم آمدید.

دادگران در پاسخ خواهند گفت: «خداوندا، کی گرسنه بودی تا به تو خوراک بدهیم؟ کی تشنه بودی تا به تو آب بدهیم؟ کی غریب بودی تا تو را به منزل ببریم یا برهنه بودی تا لباس بپوشانیم؟ کی بیماریا زندانی بودی تا به ملاقاتت بیاییم؟»

آن‌گاه به ایشان خواهم گفت: «به شما می‌گویم که قطعاً آنچه با یکی از این کوچک‌ترین برادران من کردید، با من کرده‌اید.»

آن‌گاه با آن‌ها که در سمت چپ هستند خواهم گفت: دور شوید ای نفرینیان [...] چه گرسنه بودم و طعامم ندادید، تشنه بودم و سیرابم نکردید، غریب بودم و پذیرایم نشدید [...] به‌راستی شما را می گویم که هر آنچه با یکی از این کوچک‌ترین‌ها نکردید، با من نکردید. (متی؛ ۲۵: ۳۳-۴۶)

- چون عیسی همهٔ این سخنان را به پایان رسانید، به شاگردان خود گفت: «می‌دانید که دو روز دیگر، عید فصح فرا می‌رسد و پسر انسان را تسلیم خواهند کرد تا بر صلیب شود.»

پس سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ کاهن اعظم که قَیافا نام داشت، گرد آمدند و مشورت کردند که چگونه با حیله، عیسی را دستگیر کنند و به قتل رسانند.

آن‌گاه یهودای اَسخَریوطی که یکی از دوازده شاگرد بود، نزد سران کاهنان رفت و گفت: «به من چه خواهید داد اگر عیسی را به شما تسلیم کنم؟» پس آنان سی سکهٔ نقره به وی پرداخت کردند. از آن هنگام، یهودا در پی فرصت بود تا عیسی را تسلیم کند.

آن‌گاه عیسی به آنان گفت: «امشب همهٔ شما به سبب من خواهید لغزید [...]». پطرس در پاسخ گفت: «حتی اگر همه به سبب تو بلغزند، من هرگز نخواهم لغزید.» عیسی به وی گفت: «آمین، به تو می‌گویم که همین امشب، پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» امّا پطرس گفت: «حتی اگر لازم باشد با تو بمیرم، انکارت نخواهم کرد.» سایر شاگردان نیز چنین گفتند. (متی؛ ۲۶: ۱-۳۵)

- **باغ جِتْسیمانی**

آن‌گاه عیسی با شاگردان خود به مکانی به نام جِتْسیمانی رفت و به ایشان گفت: «در اینجا بنشینید تا من به آنجا رفته، دعا کنم.» سپس پطرس و دو پسر زِبِدی [=دو نفر دیگر از حواریون] را با خود برد و [...] گفت: «[...] در اینجا بمانید و با من بیدار باشید.» سپس قدری پیش رفته به سجده افتاد و دعا کرد [...] آن‌گاه نزد شاگردان خود بازگشت و آنها را خفته یافت. پس به پطرس گفت: «آیا نمی‌توانستید ساعتی با من بیدار بمانید؟ بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح مشتاق است، امّا جسم ناتوان.» [...]

عیسی هنوز سخن می‌گفت که یهودا،یکی از آن دوازده تن، همراه با گروه بزرگی مسلّح به چماق و شمشیر، از سوی سران کاهنان و مشایخ قوم، از راه رسیدند. یهودا [از قبل] به همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «آن کس را که ببوسم، همان است؛ او را بگیرید.» پس بی‌درنگ به عیسی نزدیک شد و گفت: «سلام، استاد!» و او را بوسید. عیسی به وی گفت: «دوست من، کار خود را انجام بده.» آن‌گاه آن افراد پیش آمده، بر سر عیسی ریختند و او را گرفتار کردند. [...] آن‌گاه همهٔ شاگردان ترکش کرده، گریختند.

آنها که عیسی را گرفتار کرده بودند، او را نزد قَیافا، کاهن اعظم بردند. در آنجا علمای دین و مشایخ جمع بودند. امّا پطرس دورادور از پی عیسی رفت تا به حیاط خانهٔ کاهن اعظم رسید. پس داخل شد و با نگهبانان بنشست تا سرانجامِ کار را ببیند.

پطرس بیرون خانه، در حیاط نشسته بود که زنی خدمتکار نزد او آمد و گفت: «تو هم با عیسای جلیلی بودی!» امّا پطرس در حضور همه انکار کرد و گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» سپس به سوی سرسرای خانه رفت. در آنجا خدمتکاری دیگر او را دید و به حاضرین گفت: «این مرد نیز با عیسای ناصری بود!» پطرس این‌بار نیز انکار کرده، قسم خورد که «من این مرد را نمی‌شناسم.» اندکی بعد، جمعی که آنجا ایستاده بودند، پیش آمدند و به پطرس گفتند: «شکی نیست که تو هم یکی از آنها هستی! از لهجه‌ات پیداست!» آن‌گاه پطرس شروع به لعن کردن و قسم خوردن کرد و گفت: «این مرد را نمی‌شناسم!» همان دم خروس بانگ زد. آن‌گاه پطرس سخنان عیسی را به‌یاد آورد که گفته بود: «پیش از بانگ خروس، سه بار مرا انکار خواهی کرد!» پس بیرون رفت و زار زار گریست. (متی؛ ۲۶: ۷۵-۳۶)

- در آن هنگام چون یهودای تسلیم کننده‌ی مسیح دید که او را به مرگ محکوم کردند، پشیمان شد و سی سکه‌ی نقره ای را که [در ازای تسلیم عیسی] گرفته بود نزد کاهنان اعظم و سران قوم آورد تا به ایشان بازگرداند.

گفت: «گناه کردم که خون بی‌گناهی را تسلیم نمودم.» آنان جواب دادند: «به ما ربطی ندارد. خودت می‌دانی.»

پس او سکه‌ها را در خانه‌ی خدا ریخت و روانه شد؛ و رفته، خود را خفه نمود. کاهنان اعظم سکه‌ها را از روی زمین جمع کردند و گفتند: «شریعت به ما اجازه نمی‌دهد پولی را که بابت قتل پرداخت شده، در بیت المال خانه‌ی خدا بگذاریم.»

بنابراین پس از بحث و مشورت، قرار بر این شد که با آن پول قطعه زمینی را بخرند که کوزه‌گرها از خاکش استفاده می‌کردند و از آن به عنوان قبرستان غریبه‌هایی که در اورشلیم فوت می‌شدند، استفاده کنند. به همین دلیل، آن قبرستان تا به امروز نیز به «زمین خون» معروف است. (متی؛ ۲۷: ۳-۱۰)

- صبح زود، همهٔ سران کاهنان و مشایخ گرد آمده، با هم شور کردند که عیسی را بکشند. پس او را دست‌بسته بردند و به پیلاتُسِ حاکم تحویل دادند. [...]

حاکم را رسم بر این بود که هنگام عیدیک زندانی را به انتخاب مردم آزاد سازد. در آن زمان زندانی معروفی به نام «باراباس» در حبس بود. پس هنگامی که مردم گرد آمدند، پیلاتُس از آنها پرسید: «چه کسی را می‌خواهید برایتان آزاد کنم، باراباس را یا عیسای معروف به مسیح را؟» این را از آن رو گفت که می‌دانست عیسی را از حسد به او تسلیم کرده‌اند. هنگامی که پیلاتُس بر مسند داوری نشسته بود، همسرش پیغامی برای او فرستاد، بدین مضمون که: «تو را با این مرد بی‌گناه کاری نباشد، زیرا امروز خوابی دربارهٔ او دیدم که مرا بسیار رنج داد.» امّا سران کاهنان و مشایخ، قوم را ترغیب کردند تا آزادی باراباس و مرگ عیسی را بخواهند. پس چون حاکم پرسید: «کدام‌یک از این

دو را برایتان آزاد کنم؟» پاسخ دادند: «باراباس را.» پیلاتُس پرسید: «پس با عیسای معروف به مسیح چه کنم؟» همگی گفتند: «بر صلیبش کن!» پیلاتُس پرسید: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» امّا آنها بلندتر فریاد برآوردند: «بر صلیبش کن!»

چون پیلاتُس دید که کوشش بیهوده است و حتی بیم شورش می‌رود، آب خواست و دست‌های خود را در برابر مردم شست و گفت: «من از خون این مرد بَری هستم. خود دانید!» مردم همه در پاسخ گفتند: «خون او بر گردن ما و فرزندان ما باد!» آن‌گاه پیلاتُس، باراباس را برایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا بر صلیبش کِشند.

سربازانِ پیلاتُس، عیسی را به صحن کاخِ حاکم بردند و همهٔ گروه سربازان گرد او جمع شدند. آنان عیسی را عریان کرده، خرقه‌ای ارغوانی بر او پوشاندند و تاجی از خار بافتند و بر سرش نهادند و چوبی به دست راست او دادند. آنگاه در برابرش زانو زده، استهزاکنان می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» [...] سپس وی را بیرون بردند تا بر صلیبش کِشند. (متی؛ ۲۷: ۱-۲، ۱۵-۲۹ و ۳۱)

## انجیل مرقس

- به کَفَرْناحوم آمدند؛ و چون به خانه درآمدند، از ایشان پرسید: «در راه با یکدگر در باب چه بحث می‌کردید؟» آنان دم فروبستند، چه در راه با یکدگر بحث میکردند که چه کس بزرگ‌ترین است. آن‌گاه بنشست و دوازده تن را بخواند و ایشان را گفت: «اگر کسی می‌خواهد نخستین باشد باید آخرینِ همگان و خادم همه باشد. پس آن‌گاه کودکی را برگرفت و او را میان ایشان جای داد و در آغوشش کشید و آنان را گفت: «هر کس کودکی چون این را به سبب نام من پذیرا شود، پذیرای من گشته است؛ و هر کس پذیرای من شود، نه پذیرای من که پذیرای همو که مرا گسیل داشته گشته است.» (مرقس؛ ۹: ۳۳-۳۷)
- «هر کس باید برای خدا همچون قربانی باشد که با آتش رنج‌ها و زحمات پاک می‌شود، همان طور که‌یک قربانی با نمک پاک می‌شود.» (مرقس؛ ۹: ۴۹)
- سربازان عیسی را به محلی بردند به نام جُلجُتّا یعنی «جمجمه سر». ایشان به او شرابی مخلوط با سبزیجات تلخ دادند تا بنوشد و درد را احساس نکند، اما او نپذیرفت. آن‌گاه او را مصلوب کردند و سپس بر سر تقسیم لباس‌های او قرعه انداختند.

... بر لوحی که دلیل محکومیت او را مشخص می‌کرد چنین نگاشته بود: «پادشاه یهودیان» و با او دو راهزن را بر صلیب کشیدند یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ او (و این نوشته تحقق پذیرفت که «او در ردیف مجرمان قرار داده شد» [افزوده در روایتی دیگر؛ نیز در انجیل لوقا ۲۲: ۳۷])

رهگذران سر می‌جنباندند و او را دشنام می‌دادند و می‌گفتند: «تو که مَقدِس را ویران و در سه روز دگر بار بنا می‌کنی خویشتن را نجات بخش و از صلیب فرود آی!»

کاهنان اعظم نیز میان خود با کاتبان استهزا می‌کردند و می‌گفتند: «دیگران را نجات بخشید و خویشتن را نجات نتواند بخشید! مسیح، پادشاه اسرائیل، اینک از صلیب فرود آید تا ببینیم و ایمان آوریم!» حتی آنها که در کنار او بر صلیب کشیده شده بودند، بر وی اهانت می‌کردند. (مرقس؛ ۱۵: ۲۲-۳۲)

## انجیل لوقا

- مریم گفت: «جان من خداوند را می‌ستاید،

و روح من در رهاننده‌ام خدا، از شادی لرزیدن می‌گیرد،

چه برخواری کنیز خویش نظر افکنده است.

آری، از این پس جمله نسل‌ها مرا نیک‌بخت خواهند خواند،

چه قادر مطلق کارهای عظیم از برایم کرد،

همو که نامش قدّوس است.

و رحمت او نسل به نسل، بر آنان که از او ترسانند می‌گسترد.

قدرت خویش را آشکار کرده،

آدمیانی را که دلی متکبر دارند پراکنده ساخته،

قدرتمندان را از اورنگشان سرنگون کرده و فروتنان را برآورده است،

گرسنگان را از نیکی‌ها آکنده و توانگران را درست خالی بازگردانده است.

به یاری بنده خویش اسراییل آمده و رحمت خود را یادآورده است

ـ آنچنان که پدران ما را خبر از آن داده بود ـ بهر ابراهیم و اعقاب او تا ابد!» (لوقا؛ ۱: ۵۵-۴۶)

- آن‌گاه صحیفه‌ی اشعیاء نبی را به او دادند. او صحیفه را باز کرد و آن قسمت را خواند که می‌فرماید: «روح خداوند بر من است زیرا که مرا برگزیده تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد تا رنج‌دیدگان را شفا بخشم و رهایی را به اسیران و بینایی را به کوران اعلام نمایم و مظلومان را آزاد سازم و از زمان پسندیده‌ی خداوند موعظه کنم.» (لوقا؛ ۴: ۱۸-۱۹)

- و هنگامی‌که عیسی این سخنان را به پایان رسانید، به کفرناحوم بازگشت.

در آن شهر، یک افسر رومی، غلامی داشت که برایش خیلی عزیز بود. از قضا آن غلام بیمار شد و به حال مرگ افتاد. وقتی افسر از آمدن عیسی باخبر شد، چند نفر از بزرگان یهود را فرستاد تا از او خواهش کنند که بیاید و غلامش را شفا بخشد. پس آنان با اصرار، به عیسی التماس کردند که همراه ایشان برود و آن غلام را شفا دهد. ایشان گفتند: «این افسر مرد بسیار نیکوکاری است. اگر کسی پیدا شود که لایق لطف تو باشد، همین شخص است. زیرا نسبت به یهودیان مهربان بوده و عبادت‌گاهی نیز برای ما ساخته است.»

عیسی با ایشان رفت. اما پیش از آن که به خانه برسند، آن افسر چند نفر از دوستان خود را فرستاد تا به عیسی چنین بگویند: «سرور من، به خود زحمت ندهید که به خانه من بیایید، چون من لایق چنین افتخاری نیستم. خود را نیز لایق نمی‌دانم که به حضورتان بیایم. از همان‌جا که هستید، فقط دستور بدهید تا غلام من شفا یابد. من خود، زیردست افسران ارشد هستم و از طرف دیگر، سربازانی را تحت فرمان خود دارم. فقط کافی است به سربازی دستور بدهیم «برو» تا برود؛ یا بگویم «بیا» تا بیاید؛ و به غلام خود بگویم «چنین و چنان کن» تا بکند. پس شما نیز فقط دستور بدهید تا خدمتگزار من بهبودیابد.»

عیسی وقتی این را شنید، تعجب کرد و رو به جمعیتی که همراهش بودند، نمود و گفت: «در میان تمام یهودیان اسرائیل، حتی یک نفر را ندیده‌ام که چنین ایمانی داشته باشد.»

وقتی دوستان آن افسر به خانه بازگشتند، غلام کاملاً شفا یافته بود. (لوقا؛ ۷: ۱-۱۰)

- [عیسی نسبت به میزبان فریسی‌اش که به پذیرش عیسی نسبت به زنی گناهکار که به او مهربانی کرد، بدگمان بود و چون و چرا داشت گفت:] طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی ۵۰۰ سکه و از دیگری ۵۰ سکه طلب داشت. چون هیچ‌یک از آن دو چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. حال به نظر تو کدام‌یک از آن دو او را بیشتر دوست داشته و محبت خواهد کرد؟» ... پس آن‌گاه زن را گفت: «گناهانت آمرزیده شد» آنها که با او بر سر سفره بودند در دل گفتند: «این کیست که گناهان را می‌آمرزد؟» لیک او زن را فرمود: «ایمان تو نجاتت بخشید؛ به سلامت برو» (لوقا؛ ۷: ۳۶-۵۰)
- و همگان را گفت: «اگر کسی بر آن است تا از پی من آید، باید خویشتن را انکار کند و هر روز صلیب خویش بر دوش گیرد و از پی من روان گردد. چه آن‌کس که بخواهد جان خویش برهاند آن را از کف خواهد داد، لیک آن‌کس که به خاطر من جان خویش از کف بدهد آن را خواهد رهاند. پس آدمی را چه سود که دنیا را سراسر به کف آرد اگر خویشتن را از میان بردارد یا نابود سازد؟» (لوقا؛ ۹: ۲۴-۲۶)
- روزی یکی از علمای دین که می‌خواست عیسی را امتحان کند، از او پرسید: «استاد، چه کنم تا وارث حیات جاودان گردم؟»

عیسی به او گفت:«در کتاب تورات در این‌باره چه نوشته شده است و تو چگونه می‌خوانی؟»

جواب داد: [نوشته شده که] «خداوند خدای خویش را با تمام دل، با تمام جان، با تمام قوت و با تمام فکرت دوست بدار و همسایه [=همنوع] خویش را چون خویشتن.»

عیسی فرمود: «نیکو جواب گفتی؛ چنین کن تا حیات یابی.»

اما او چون می‌خواست سؤال خود را موجه جلوه دهد به عیسی گفت: «و همسایه‌ی من کیست؟»

عیسی در جواب وی گفت: «یهودی‌ای از اورشلیم به اَریحا می‌رفت که گرفتار رهزنان شد. او را برهنه کردند و سخت زدند و نیمه‌جان رها کردند و رفتند. از قضا، کاهنی یهودی از آنجا می‌گذشت. چون او را بدید، راه خود کج کرد و از کناره‌ی دیگر رفت. سپس یکی از خادمان خانه‌ی خدا به آن مکان رسید. امّا او نیز مرد مجروح را دید و به راه خود رفت. لیکن شخصی سامری[۵] که درحال سفر بود، نزدیک او رسید و وی را بدید و دلش به‌رحم آمد. نزدیک آمده، کنارش نشست. زخم‌هایش را شست و مرهم نهاد و بست. سپس او را بر مرکب خود سوار کرد و به مهمان-خانه‌ای برد و از او مراقبت نمود. بامدادان چون از آن‌جا روانه می‌شد، مقداری پول به صاحب مهمان‌خانه داد و گفت: «از این شخص مراقبت کن و اگر بیشتر از این خرج کنی، چون بازگشتم، پرداخت خواهم کرد.»

اکنون به نظر تو کدام‌یک از این سه نفر، همچون همسایه و همنوع با آن شخص که به دست دزدان افتاد، رفتار کرد؟»

گفت: «آن که بر او رحمت کرد.»

عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز چنین کن.» (لوقا؛ ۱۰: ۲۵-۳۷)

- «و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهدیا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد؟یا اگر تخم مرغی بخواهد، عقربی بدو عطا کند؟
- پس اگر شما، اشخاص گناهکار، می‌دانید که باید عطاهای نیکو به فرزندان‌تان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی شما روح القدس را عطا خواهد کرد به هر که از او درخواست کند.» (لوقا؛ ۱۱: ۱۱-۱۳)
- این سخنان هنوز بر زبان عیسی بود که زنی از میان جمعیت با صدای بلند گفت: «خوشا به حال آن مادری که تو را به دنیا آورد و شیر داد.»

  لیکن عیسی گفت: «خوشبخت‌تر از مادر من کسی است که کلام خدا را می‌شنود و به آن عمل می‌کند.» (لوقا؛ ۱۱: ۲۸-۲۷)
- عیسی به ایشان فرمود: «شما فریسیان، ظاهرتان را می‌شویید و پاک می‌سازید، اما باطن‌تان ناپاک است و پر از حرص و طمع و شرارت! ای نادانان، آیا همان خدایی که ظاهر را ساخت، باطن را نساخت؟ اما بهترین نشانه پاکی

---

[۵] اقلیتی که به زعم یهودیان بیگانه و بدعت‌گذار بودند، و یهود آنها را طبقه‌ای پست و موظف به خدمت‌گزاری می‌دانستند. ر.ک به **شرح برخی کلمات و اصطلاحات**

باطن، همانا سخاوتمندی و گشاده‌دستی است. این‌گونه، همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت.» (لوقا؛ ۱۱: ۳۹-۴۱)

- «وای بر شما، چون درست مانند اجداد خود هستید که در گذشته پیامبران خدا را کشتند. شما کارهای شرم‌آور پدران‌تان را تصدیق می‌کنید و اگر خودتان هم بودید، همان کارها را می‌کردید.

از همین روست که خدا با حکمتی که دارد درباره‌ی شما فرموده است: پیامبران و رسولان نزد شما خواهم فرستاد، اما شما برخی را کشته و برخی دیگر را آزار خواهید کرد. بنابراین خدا انتقام همه انبیاء را که از ابتدای پیدایش جهان تا به حال خون‌شان ریخته شده است، از شما خواهد گرفت. از خون «هابیل» گرفته تا خون «زکریا» که در خانه خدا و در میان قربان‌گاه و جایگاه مقدس کشته شد. بلی، خون همه آنها به گردن شماست!» (لوقا؛ ۱۱: ۴۷-۵۱)

- عیسی شاگردان خویش را گفت: از خمیرمایه‌ی فریسیان ـ یعنی ریاکاری ـ بپرهیزید زیرا هیچ نهانی نیست که عیان نگردد ... دوستان من، شما را می‌گویم: از آنان بیمناک نباشید که تن را می‌میرانند و از پس آن هیچ کار دیگری از ایشان برنیاید؛ از او بیمناک باشید که پس از میراندن قدرت آن را دارد که به دوزخ درافکند. آیا پنج گنجشک را به دو فَلس نمی‌فروشند؟ و حتی یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود! بلکه موهای شما نیز جملگی شمرده شده است. بیمناک مباشید؛ شما افزون از خیل گنجشگان می‌ارزید. (لوقا؛ ۱۲: ۱-۷)

- **داستان پسر ولخرج**

این زمان جمله خراج‌گیران و گنهکاران نزدیک او می‌آمدند تا کلامش را بنیوشند و فریسیان و کاتبان نجوا می‌کردند و می‌گفتند: «این مرد گنهکاران را پذیرا می‌شود و با ایشان همسفره می‌گردد!» آن‌گاه عیسی بر ایشان این تمثیل را بگفت: «مردی دو پسر داشت. روزی پسر کوچک به پدرش گفت: پدر، سهمی‌که از دارایی تو نصیب من است [از ارث]، از هم اکنون به من بده. پس پدر موافقت کرد و دارایی خود را بین دو پسرش تقسیم نمود. چندی نگذشت که پسر کوچک‌تر، هر چه داشت جمع کرد و به سرزمینی دوردست رفت. در آنجا تمام ثروت خود را در عیاشی‌ها و راه‌های نادرست بر باد داد. از قضا، در همان زمان که تمام پول‌هایش را خرج کرده بود، قحطی شدیدی در آن سرزمین پدید آمد؛ طوری که او سخت در تنگنا قرار گرفت و از گرسنگی در شُرُف مرگ بود. پس به ناچار رفت و به خدمت یکی از اهالی آن منطقه در آمد. او نیز وی را به مزرعه خود فرستاد تا خوک‌هایش را بچراند. آن پسر به روزی افتاد که آرزو می‌کرد بتواند از غذای خوک‌ها، شکم خود را سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی‌داد.

سرانجام روزی به خود آمد و فکر کرد: چه بسیار کارگران و کارگزاران پدرم که نان به‌وفور دارند، امّا من در این‌جا از گرسنگی هلاک می‌شوم؛ برمی‌خیزم و نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت ای پدر، من بر آسمان و برابر تو گناه کردم؛ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون‌یکی از خدمتکاران خود بگیر.

پس بی‌درنگ برخاست و به سوی پدر خود به راه افتاد. هنوز دور بود که پدرش او را دید و دلش بر وی سوخت و دوان دوان آمد و او را در آغوش خود کشید و به مهر بوسید.

پسر وی را گفت: پدر، به آسمان و در برابر تو گناه کردم و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.

اما پدر به خادمان خویش گفت: بشتابید! بهترین جامه را بیاورید و به او بپوشانید! انگشتری به دستش و کفش به پایش کنید! و گوساله پرواری را بیاورید و قربانی کنید تا جشن بگیریم و شادی کنیم! زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گشت؛ گم شده بود، پیدا شد.» (لوقا؛ ۱۵: ۱۱-۲۴)

- «آن‌کس که بر مال بس اندک امین باشد، بر مال بسیار نیز امین است و آن کس که بر مال بس اندک خائن باشد، بر مال بسیار نیز خائن است. (لوقا؛ ۱۶: ۱۰)
- هم‌چنین شما نیز چون هر چیزی که مأمور شده‌اید را به‌جای آورید، گویید که خادمان بی‌منفعت هستیم زیرا که آنچه باید می‌کردیم، به‌جا آوردیم. (لوقا؛ ۱۷: ۱۰)
- و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی آغاز خواهد شد، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا به چشم نمی‌آید. و نخواهند گفت که اینک این‌جاست یا آن‌جاست، چه اینک ملکوت خدا در میان شماست.» (لوقا؛ ۱۷: ۲۱-۱۸)
- در آن روز، آن‌کس که بر بام است و اسبابش در خانه، فرود نیاید تا آنها را برگیرد، و نیز آن‌کس که در کشتزاران است، به عقب باز نگردد: زن لوط را به‌یاد آرید ... شما را می‌گویم: در آن شب دو تن که در یک بسترند، یکی گرفته و دیگری رها خواهد شد؛ دو زن که با یکدیگر سرگرم دستاسند، یکی گرفته و دیگری رها خواهد شد. آن‌گاه به سخن درآمدند و او را گفتند: «کجا چنین خواهد شد ای خداوند؟» ایشان را گفت: «هر کجا مردار باشد، کرکسان نیز گرد آیند.» (لوقا؛ ۱۷: ۳۱-۳۲ و ۳۴-۳۶)

- دو نفر یکی فریسی و دیگری خراجگیر به معبد رفتند تا عبادت کنند. آن فریسی ایستاد و با خود چنین دعا کرد: «خدایا تو را شکر می‌کنم که نه مثل سایر مردم طمّاع و ظالم و زناکارم و نه مثل این خراجگیرم. هر هفته دو روز روزه می‌دارم و از آنچه به کف می‌آورم ده یک می‌دهم.» اما آن خراجگیر که دور ایستاده بود، حتی یارای آن نداشت که چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه بر سینه می‌کوفت و می‌گفت: «خدای من، رحم فرما بر گناهکاری

که منم!» شما را می‌گویم که این شخص در حالی به خانه خویش بازگشت که دادگر شمرده شده بود، به خلاف آن دیگری. زیرا هرکه خود را برافرازد سرافکنده گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد سرفرازی یابد. (لوقا۱۸:۱۴-۱۰)

- چند فریسی از میان مردم او را گفتند: «استاد، شاگردان خویش را نکوهش کن.» لیک وی پاسخ گفت: «شما را می‌گویم که اگر ایشان دم فرو بندند، از سنگ‌ها بانگ برخواهد خواست.» (لوقا؛ ۱۹: ۳۹-۴۰)
- بر آنها خیره گشت و گفت: «پس این کلام مکتوب به چه معنی است: «سنگی که بنّایان آن را دور انداخته بودند، مهم‌ترین سنگ (رأس) بنا گشته است» آن‌کس که بر این سنگ فروافتد، خرد خواهد شد، و آن‌کس که این سنگ بر او افتد، درهم خواهد شکست.» (لوقا؛ ۲۰: ۱۷-۱۸)
- «پس مراقب باشید که بازگشت ناگهانی من، شما را غافلگیر نکند! نگذارید پرخوری، می‌گساری و غم و غصه‌های زندگی شما را مانند سایر مردم دنیا به خود مشغول سازند. بلکه هر لحظه چشم به‌راه من باشید و همیشه دعا کنید تا در صورت امکان بدون برخورد با این رویدادهای وحشتناک به حضور من برسید.

هشیار باشید، مبادا دل‌های شما در عیش و نوش و دغدغه‌های زندگانی گرانبار گردد و آن روز به ناگاه چون تور بر شما فرو افتد؛ چه بر جمله آنان که بر سراسر زمین به‌سر می‌برند فرو افکنده خواهد شد. پس بیدار باشید و پیوسته دعا کنید تا قدرت آن‌را بیابید که از هر آنچه باید روی دهد، در امان مانید و در حضور پسر انسان بایستید.» (لوقا؛ ۲۱: ۳۶-۳۴)

- [عیسی به پطرس گفت:] «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان شما را می‌طلبد تا همچون گندم غربال کند؛ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت از دست نرود. پس هنگامی‌که توبه کردی و به سوی من بازگشتی، ایمان برادرانت را تقویت کن و استوار نما!»

شمعون گفت: «خداوندا، من حاضرم با تو به زندان بروم، حتی با تو بمیرم.» عیسی فرمود: «پطرس، بدان که تا فردا صبح، پیش از آن که خروس بانگ زند، سه بار مرا انکار نموده، خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» (لوقا؛ ۲۲: ۳۴-۳۱)

- [...] او(مسیح) را گرفتند، به خانه‌ی کاهن اعظم بردند. پطرس نیز از دور ایشان را دنبال کرد. چون در حیاط آتشی روشن کرده و دور آن نشسته بودند، پطرس میان ایشان نشست.

در این هنگام کنیزی چهره پطرس را در نور آتش دید و به او خیره شد و گفت: «این مرد هم با عیسی بود.» اما پطرس انکار کرد و گفت: «ای دختر، او را نمی‌شناسم.» کمی‌بعد، یک نفر دیگر متوجه او شد و گفت: «تو هم باید

یکی از آنان باشی.» جواب داد: «نه آقا، نیستم.» ساعتی بعد، یک نفر دیگر با تأکید گفت: «من مطمئن هستم که این مرد نیز با او بود، وانگهی جلیلی هم هست!»

پطرس گفت: «ای مرد، از گفته‌هایت سر در نمی‌آورم!» و در همان دم که این را می‌گفت، خروس بانگ زد، و خداوند روی گرداند و به پطرس خیره گشت و کلام او را به‌یاد آورد که گفته بود: «پیش از آن که خروس بانگ زند، سه بار مرا انکار خواهی کرد.»

پس پطرس از حیاط بیرون آمد و زار زار گریست. (لوقا؛ ۲۲: ۵۴-۶۲)

- آن‌گاه پیلاتوس [= حاکم رومی اورشلیم] به کاهنان اعظم و مردمان گفت: «در این مرد هیچ دلیلی بر محکومیت نمی‌بینم» امّا آنها پای فشردند و گفتند: «او قوم را می‌شوراند و در سراسر یهودیه تعلیم می‌دهد، از جلیل که در آن کار خود را آغاز کرد تا اینجا». (لوقا؛ ۲۳: ۵-۶)

## انجیل یوحنّا

- و شخصی از فریسیان، نیقودیموس نام، از رؤسای یهود بود. او در شبی نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو معلمی هستی که از جانب خدا آمده‌ای، زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند آیاتی را که تو می‌توانی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» عیسی در جواب او گفت: «به‌راستی! به‌راستی! تو را می‌گویم، تا کسی که از نو زاده نشود، ملکوت خدای را نتواند دید.» (یوحنّا، ۳: ۱– ۳)
- نور در جهان آمد و آدمیان ظلمت را از نور دوست‌تر داشتند، چراکه اعمال ایشان بدکارانه بود. چه هر آن کس که بدی کند، از نور بیزاری جوید و در نور در نیاید. (یوحنّا، ۳: ۱۹ - ۲۰ )
- در این میان شاگردان اصرار می‌کردند که عیسی چیزی بخورد. ولی عیسی به ایشان گفت: «مرا طعامی هست که شما از آن بی‌خبرید.» شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده است؟» عیسی بدیشان فرمود: «طعام من، آن است که مشیّت گسیل‌کننده‌ی خویش را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم. آیا شما نمی‌گویید چهار ماه دیگر موسم درو فرا می‌رسد؟ اینک به شما می‌گویم چشم‌ها بگشایید و کشتزاران را درنگرید [از جان‌های انسان‌ها] که برای درو آماده است. هم‌اکنون دروگر مزد خویش می‌گیرد و محصولی بهر حیات جاودان برداشت می‌کند تا آن‌که کاشته و آن‌که درو کرده، هر دو خشنود گردند. [...]» (یوحنّا، ۴ : ۳۱ - ۳۶ )
- به‌راستی، به‌راستی شما را می‌گویم آن کس که به کلام من گوش سپارد و برای او که مرا گسیل داشته است ایمان آورد، حیات جاودان دارد و به داوری نیاید بلکه از مردگی به حیات گذر کرده است.

  یقین بدانید که زمانی می‌آید، بلکه هم‌اکنون است، که آوای من به گوش مردگان رسد و هر که به آن گوش دهد، حیات خواهد یافت. (یوحنّا، ۵ : ۲۴ - ۲۵ )
- «کار کنید نه برای غذای فانی، بلکه از برای طعامی که کار کنید که جاوید است و در کسب زندگی جاوید به کار آید، طعامی که پسرانشان به شما عطا خواهد کرد [...] نان خدای آن است که از آسمان نازل می‌شود و جهان را حیات می‌بخشد». آن‌گاه او را گفتند: «همواره ما را از این نان ده»

  عیسی ایشان را گفت: «من نان حیاتم؛ آن کس که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و آن‌کس که به من ایمان آورد هرگز تشنه نگردد.»

  لیک شما را گفتم: مرا می‌بینید و ایمان نمی‌آورید. (یوحنّا، ۶: ۲۷ و ۳۳ - ۳۶)
- و در روز آخر که مهم‌ترین روز عید بود، [عیدی که مشتمل بود بر دعاهای نزول باران، یادبود آیینی معجزه‌ی آب که نما و عطای تورات بود و قرائت اخباری از روان گشتن چشمه‌ای حیات‌بخش در اورشلیم] عیسی با صدا ندا کرد و گفت: «هر که تشنه باشد، نزد من آید و بنوشد، آن‌کس که به من ایمان دارد.» چنان‌که در کتاب آسمانی آمده

بود که: «کسی که به من ایمان آورد، از وجود او چشمه‌ساران آب حیات، جاری خواهد شد.» (یوحنّا، ۷: ۳۷ - ۳۸)

- مأمورانی که رفته بودند تا عیسی را بگیرند، دست خالی بازگشتند. فریسی‌ها و سران کاهنان پرسیدند: «پس چرا او را نیاوردید؟» مأموران در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است.»

فریسیان ایشان را ریشخند کرده، گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟ آیا از ما سران قوم و فریسی‌ها کسی هست که به او ایمان آورده باشد؟ لیک این مردم نادان که به او ایمان آورده‌اند، شریعت را نمی‌دانند. لعنت خدا بر ایشان باد!»

در اینجا نیقودیموس برخاست و گفت: «آیا شریعت به ما اجازه می‌دهد کسی را داوری کنیم بی‌آنکه نخست سخن او را بشنویم و بدانیم چه می‌کند؟»

نیقودیموس یکی از سران قوم یهود بود و او همان کسی است که یک شب مخفیانه برای گفت و شنود نزد عیسی آمد.

به او جواب دادند: «مگر تو هم جلیلی[۶] هستی؟ برو تفحّص کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل ظهور نمی‌کند.» (یوحنّا، ۷ : ۴۵ - ۵۲)

- **محاکمه‌ی زن بدکاره**

عیسی به کوه زیتون بازگشت. لیک از سپیده‌دم، دیگر بار به معبد آمد و مردم نیز دور او جمع شدند. عیسی نشست و مشغول تعلیم ایشان شد. در همین وقت، سران قوم و فریسیان، زنی را که در حال زنا گرفته بودند، کشان کشان به مقابل جمعیت آوردند و به عیسی گفتند: «استاد، ما این زن را به هنگام عمل زنا گرفته‌ایم. موسی در تورات به ما حکم کرده چنین زنانی سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟» این را برای آزمودن او گفتند، تا دستاویزی برای متهم کردن وی بیابند. اما عیسی سر به زیر افکنده، به انگشت خود بر روی زمین چیزهایی می‌نوشت.

سران قوم با اصرار می‌خواستند که جواب دهد. پس عیسی سر خود را بلند کرد و بدیشان فرمود: «از میان شما آن‌کس که گناهی ندارد، اول بر او سنگ زند!»

سپس، دوباره سر به زیر افکنده، به نوشتن بر روی زمین ادامه داد. لیک ایشان چون این را شنیدند، یکایک بیرون رفتند و نخست پیرتران روانه شدند؛ و او با آن زن که همچنان آن‌جا در میانه بود، تنها ماند. آن‌گاه عیسی سر بلند کرد و بدو گفت: «ای زن، آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ‌کس نماند که تو را محکوم کند؟» زن گفت: «هیچ‌کس ای آقا» آن گاه عیسی گفت: «من نیز تو را محکوم نمی‌کنم، برو و دیگر گناه مکن.» (یوحنّا، ۸: ۱ - ۱۱ )

---

[۶] جلیل، نام یکی از استان‌های سرزمین فلسطین در زمان عیسی بود که محل تولد عیسی، ناصره، در این استان قرار داشت.

- عیسی به ایشان خطاب کرد و گفت: «من نور جهانم. آن‌کس که از پی من روان گردد، در ظلمت گام برنخواهد داشت، بلکه نور حیات را خواهد داشت.» آن‌گاه فریسیان او را گفتند: «تو، خود بر خویشتن گواهی می‌دهی؛ گواهی تو معتبر نیست.» عیسی ایشان را پاسخ گفت: «اگرچه بر خویشتن گواهی می‌دهم، امّا گواهی من معتبر است، چرا که می‌دانم از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم. شما بر حسب ظاهر داوری می‌کنید؛ من کسی را داوری نمی‌کنم؛ و اگر هم داوری کنم داوری من بر حسب حقیقت و راستی است، چه تنها نیستم، بلکه او که مرا گسیل داشته با من است؛ و در شریعت شما مکتوب است که گواهی دو تن معتبر است. من گواه خویشتنم و پدری که مرا گسیل داشته نیز در باب من گواهی می‌دهد.» [...] عیسی باز ایشان را گفت: «من می‌روم و مرا خواهید جست و در گناه خویش خواهید مرد.» جایی که می‌روم، نتوانید آمد. [...] شما از پایین هستید، من از بالا؛ شما از این جهانید، من نه از این جهان. پس شما را گفتم که در گناهان خویش خواهید مرد. چه اگر ایمان نیاورید که من، من هستم، در گناهان خویش خواهید مرد.»[...] چون این را بگفت، بسیاری بر او ایمان آوردند. آنگاه عیسی به ایشان که بر او ایمان آوردند گفت: «اگر آنچنان که به شما گفتم زندگی کنید، شاگردان راستین من هستید؛ حقیقت و راستی را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.» او را پاسخ گفتند: «ما اعقاب ابراهیم هستیم و هرگز برده‌ی کس نبوده‌ایم. چگونه می‌گویی که: آزاد خواهید شد؟» عیسی ایشان را گفت: «به‌راستی، به‌راستی شما را می‌گویم، هر آن کس که مرتکب گناه شود برده است.» (یوحنّا، ۸ : ۱۲ - ۱۸، ۲۱، ۲۳ - ۲۴، ۳۰ - ۳۴ )
- وقتی عیسی از محلی می‌گذشت، کور مادرزادی را دید. شاگردان از او پرسیدند: «استاد، این شخص چرا نابینا به دنیا آمده است؟ آیا از اثر گناهان او بوده است یا در نتیجه‌ی گناهان پدر و مادرش؟»

عیسی جواب داد: «هیچ‌کدام. بلکه خداوند می‌خواهد که قدرت و نشانه‌هایش را در او متجلّی نماید. تا روز فرصت باقی‌ست، من باید وظیفه‌ای را که فرستنده‌ی من به عهده‌ام گذاشته است انجام دهم؛ شب فرا می‌رسد که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری انجام دهد. مادام که در جهانم، بدان نور می‌بخشم!»

[عیسی شفای او را از خدا خواست و] آن کور نیز رفت و چشمان خود را در حوضی شست و بینا بازگشت.

[سران یهود نمی‌خواستند قبول کنند که او کور بوده و شفا یافته است و در صدد انکار و توجیه این اتفاق بودند.]

وقتی این خبر به گوش عیسی رسید، [...] فرمود: «بهر بصیرت است که من به این جهان آمده‌ام تا کوران را بینا کنم و به آن‌هایی که تصور می‌کنند بینا هستند نشان دهم که نابینایند.»

بعضی از فریسیان که آن‌جا بودند، گفتند: «آیا منظورت این است که ما کوریم؟»

عیسی جواب داد: «اگر کور بودید تقصیر نمی‌داشتید؛ امّا شما ادعا می‌کنید که چشم دارید و همه‌چیز را می‌بینید، پس گناه و تقصیرتان باقی می‌ماند!»

- [خداوندا] بر آدمیانی که از جهان برکشیدی تا بر من عطا کنی، نام تو را متجلّی ساختم. از آنِ تو بودند و ایشان را بر من عطا کردی [...] کلام تو را بر ایشان بخشیدم و جهان از آن‌ها بیزاری جست، چه از جهان نیستند، همچنان که من از جهان نیستم. از تو مسئلت نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه مسئلت می‌کنم که از بدی محفوظشان داری. ایشان از جهان نیستند، همچنان که من از جهان نیستم؛

ایشان را در حقیقت و راستی تقدیس نما و وقف کن [...] تنها نه بهر ایشان است که مسئلت می‌کنم، بلکه بهر آن‌ها نیز که به‌وسیله‌ی شهادت ایشان به من ایمان خواهند آورد، تا جملگی یکی باشند [...]

(می‌خواهم آنها را که بر من عطا کردی، در هر کجا هستم، ایشان نیز با من باشند [...]) نام تو را به ایشان شناساندم و خواهم شناساند، تا محبتی که بدان مرا دوست داشته‌ای، در ایشان باشد و من در ایشان باشم. (یوحنّا، ۱۷ : ۶، ۱۴ - ۱۷ ، ۲۰ - ۲۱ ، ۲۴، ۲۶)

- [پسر جوانی به نام ایلعاذَر که عیسی او را دوست می‌داشت به تازگی مرده بود. عیسی خطاب به یارانش] فرمود: «[...] مرگ او یک‌بار دیگر به شما فرصت خواهد داد که [با مشاهده‌ی زنده‌شدنش] ایمان آورید. بیایید نزد او برویم.»

یکی از شاگردان عیسی به نام «توما» به شاگردان دیگر گفت: «بیایید ما نیز برویم و در کنار او بمیریم.» (یوحنّا، ۱۱: ۱۴ - ۱۶ )

- «آمین، آمین! به شما می گویم اگر دانه‌ی گندم که در زمین می‌افتد، نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.» (یوحنّا، ۱۲ : ۲۴)

- «اکنون جانم همچون دریایی آشفته است. آیا باید دعا کنم که: ای پدر، از آنچه می‌خواهد برمن واقع شود، مرا نجات ده؟ امّا من برای همین امر به این جهان آمده‌ام. پس می‌گویم: ای پدر، نام خود را [در جهان] مجد بخش.» (یوحنّا، ۱۲: ۲۷ - ۲۸ )

- یکدیگر را دوست بدارید؛ همانگونه که من شما را دوست داشته‌ام. همگان شما را بدین [نشانه] شاگردان من خواهند دانست که به یکدیگر محبت ورزید. (یوحنّا،۱۳: ۳۴ - ۳۵ )

- توما گفت: «نه، نمی‌دانیم؛ ما اصلا نمی‌دانیم کجا می‌روی؛ پس چطور می‌توانیم راه پیدا کنیم؟» عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم ...» (یوحنّا، ۱۴: ۵ - ۶ )

- «اگر مرا دوست بدارید، احکام مرا نگاه خواهید داشت؛ و من از «پدر» مسئلت خواهم کرد و او شما را حامی دگری عطا خواهد که تا ابد با شما باشد؛ همان روح راستی و حقیقت که جهان نمی‌تواند او را بپذیرد، چه نه او را

می‌بیند و نه می‌شناسد. شما او را می‌شناسید، چه نزد شما مانده است و در شما خواهد بود. شما را یتیم نخواهم گذاشت. به سوی شما خواهم آمد.» (یوحنّا، ۱۴: ۱۵ - ۱۸ )

- آرامش را بهر شما می‌گذارم؛ آرامش خویش را به شما می‌دهم؛ آن‌را آنچنان به شما نمی‌دهم که جهان می‌دهد. دلتان پریشان و ترسان مباد. (یوحنّا، ۱۴: ۲۷)
- حکم من این است: یکدیگر را دوست بدارید آنچنان که شما را دوست داشته‌ام. کسی را محبتی بزرگتر از آن نباشد که جان خویش را بر سر دوستان خود نهد. شما «دوستان» منید اگر آنچه بر شما حکم می‌کنم به جای آرید؛ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم، چه بنده از اعمال ارباب خویش آگه نیست؛ بلکه شما را دوست می‌خوانم [...] (یوحنّا، ۱۵: ۱۲ - ۱۵ )
- اگر دنیا از شما بیزاری جوید، بدانید که پیش از شما از من بیزاری جسته است. اگر از دنیا بودید، دنیا آنچه را از اوست دوست می‌داشت؛ لیک چون از دنیا نیستید، چرا که انتخاب من شما را از دنیا برکشیده است، بدین سبب دنیا از شما بیزاری می‌جوید. کلامی را که به شما گفتم به یاد آرید: بنده نه از ارباب خویش بزرگ‌تر است؛ اگر مرا آزار کردند، شما را نیز آزار خواهند کرد؛ اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را نیز نگاه خواهند داشت. (یوحنّا، ۱۵: ۱۸ - ۲۰ )
- من زاده شده‌ام و به جهان آمدم تا به حقیقت شهادت دهم و هر آن کس که از حقیقت باشد، بر آوای من گوش فرا می‌دهد. (یوحنّا، ۱۸: ۳۷)